

قراوناس عراقی و نقش آن‌ها در تحولات عصر ایلخانی

دکتر علیرضا کریمی*

توحید شریفی**

چکیده

در دوره مغول، از دل دیوانسالاری مغولی - چینی، گروه تازه‌ای از نیروهای آزاد متولد شدند که در وقایع دوره ایلخانی و تا حدودی تیموری ایفاگر نقش‌هایی گاه کلیدی بودند. این نیروها در منابع فارسی با عنوان کلی قراوناس شناخته می‌شوند. در این تحقیق سعی داریم تا با نگاهی به وقایع مرتبط با این نیروها در دوره ایلخانی، به بررسی ماهیت و کیفیت حیات سیاسی - اجتماعی نیروهای آزاد موسوم به قراوناس و به ویژه شاخه‌ای از آنان که در غرب قلمرو ایلخانی و در نزدیکی بغداد ساکن بودند، بپردازیم. به جهت تفکیک میان دو قسمت نیروهای قراوناس ایشان را با عناوین عراقی و خراسانی - که از یک سو نشانگر محل فعالیت و از سوی دیگر یادآور تقسیمات سنتی این نیروها در ایران می‌باشد - مورد بررسی قرار خواهیم داد. ردپای قراوناس عراقی را در بسیاری از وقایع داخلی دوره ایلخانی می‌توان پیدا کرد. به عنوان مثال دست کم در تغییر سه ایلخان، نقش ایشان مشهود است. در بسیاری از درگیری‌های منطقه‌ای نیز می‌توان آثاری از حضور آنان یافت. حتی بعدتر ایشان را در قالب نگودریان هرات، در خدمت امرای محلی هرات می‌یابیم که نشانگر حیات سیاسی تأثیرگذار این گروه است. تا دوره تیموری نیز آثاری از این نیروها در دست است.

واژه‌های کلیدی

قراوناس، تمّا، ایلخانی، نیروهای آزاد، آل کرت، نگودریان هرات.

* استادیار تاریخ دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول) ali_karimi@tabrizu.ac.ir

** کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه تبریز

درآمد

قراوناس، دسته‌ای از نیروهای نظامی موجود در حکومت ایلخانی بودند که تأثیرات مهمی بر وقایع این دوره و حتی دوره تیموری داشتند. ماهیت و نحوه شکل‌گیری این نیروها به نوبه خود، موضوع مقاله‌ای جداگانه است. از آنجا که موضوع این مقاله به دسته‌ای از قراوناس اختصاص دارد، لازم است برای مقدمه توضیحاتی مختصر در این باب ارائه شود.

قراوناس یک اصطلاح با ریشه ترکی-مغولی به معنای دورگه است و در حکومت ایلخانی و بعدتر تیموری، به گروهی از مغولان که دارای ویژگی‌های خاص نژادی و ریشه‌ی تاریخی نسبتاً مشترکی بودند، اطلاق می‌شد. این کلمه در منابع دست اول فارسی به صورت‌های قراؤنا (Gharâûnâ) جامع التواریخ، تاریخ الفی، قراؤنه (Gharâûnah) جامع التواریخ، تاریخ الفی، قراؤناس (Gharâûnâs) جامع التواریخ، تحریر تاریخ و صاف، تاریخ کرمان، مجمع الانساب، تاریخ شاهی، ظفرنامه یزدی، روضه الصفا، مطلع السعدین، قراناس (Gharânâs) تاریخ الفی، قراوناس (Gharûnâs) ظفرنامه یزدی) و حتی شکل‌های مهجور و چه بسا اشتباهی چون قراغناس، قراوناس، قراوت‌شاش و خراوناس (Gharâghonâs)، Gharâûnâs & Kharâûnâs & Gharâûtâsh) آمده است. جدا از چند واژه آخر که به احتمال زیاد حین استنساخ نسخ دچار قلب شده‌اند، در سایر لغات، کلمه قرا (Gharâ / Ghara) یکسان است که در زبان ترکی به معنای سیاه، تیره، مردم عادی، گله، بزرگ و زیاد آمده است (رشیدالدین، ۱۳۳۸، ۳/ ۲۳۸۳) و از معادل فرای ترکی در زبان مغولی قراؤن (Gharâûn) است که همان معنی تیره و سیاه را دارد.^۱ (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۳/ ۲۳۸۴) در میان منابع دست اول غیر فارسی نیز برای اولین بار در سفرنامه مارکوپولو به قراوناس

اشاره می‌شود. وی از گروهی به نام کارناش (Kârñash) نام می‌برد که در نواحی رثوبارل (Reobârl = رودبار) از توابع جیرفت فعال بوده‌اند. وی اولین کسی است که کلمه کارناش یا همان قراوناس را دورگه معنی کرده است (گابریل، ۱۳۸۱: ۲۴۸) وی در بیان علت نامگذاری قراوناس در سفرنامه‌اش پس از ذکر مختصری از زندگی نگودار^۲ می‌نویسد: «تاتارهایی را که همراه خود آورده بود نسبتاً دارای رنگ و رویی سفید بودند. این‌ها از زنان سیه چرده هندی، نژادی دورگه به وجود آوردند که موسوم است به کارناش و این کلمه به زبان محلی یعنی دورگه و این‌ها همان مردمانی هستند که نه فقط در ناحیه رثوبارل بلکه به هر ناحیه‌ای که رفته‌اند، دست به نهب و غارت زده، مردم را ذلیل و بی‌خانمان کرده‌اند. آن‌ها در هندوستان سحر و جادو آموخته و به وسیله آن قدرتی پیدا کرده‌اند که می‌توانند دور و بر خود را تاریک کرده و تاریکی را به اندازه‌ای زیاد می‌کنند که اشخاص نسبت به یکدیگر نامرئی می‌شوند.» (مارکوپولو، ۱۳۵۰: ۴۲) مطلبی که مارکوپولو در مورد علت نامگذاری قراوناس بیان می‌کند بعد از گذشت چندین قرن هنوز یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین نظریات نژادشناختی در این باب به شمار می‌رود. طبق این نظر مغولانی که به عنوان تمّا به مرزهای هند اعزام شده بودند، در اثر آمیزش با مردم بومی یا برده‌های هندی، موجب پدید آمدن نژاد دورگه‌ای از هندی-مغول شدند که در نواحی شرق ایران، به عنوان قراوناس شهرت یافتند. اگر قراوناس به همان معنی دورگه در نظر گرفته شود، این پرسش که چرا برخی از منابع از قراوناس نام نمی‌برند، تا حدی حل می‌شود. چرا که به گفته برخی محققین، تحقیرآمیز بودن عنوان دورگه باعث شده است تا منابع موافق با ایشان به ویژه منابع دوره تیموری از ایشان نامی نبرند و تنها به ذکر

بسیاری بوده است. اما همچنان بر سر چپستی این نهاد نظر قاطعی ارائه نشده است.

تمّا به طور گسترده در قلمرو تحت تسلط مغول خاصه در نواحی چین، روسیه، فرارود^۳ و ایران مورد استفاده بوده و نشانه‌هایی از ایشان در تواریخ مربوط به این دوره، قابل ردیابی است. از این میان، دو نیروی عمده تمّا در مناسبات سیاسی ایلخانان دخیل بودند:

۱. تمّای سالی نویان (Sâli Noyân): سالی نویان از سرداران مونگو قآن (Mongke Ghâân ۱۲۵۹-۱۲۵۱ م / ۶۵۶-۶۴۸ ق) از قبیله تاتار بود که در سال ۱۲۵۲-۳ م / ۶۵۰ ق به دستور ولی نعمت خود راهی مرزهای هند با فرارود شد تا در مبارزات حکومت مغول با حکام دهلی به عنوان تمّاجی خدمت کند. وی نقشی اساسی در حملات به مولتان و بعدها سرکوب شورش حکام محلی کشمیر (۱۲۶۲ م / ۶۶۱ ه) داشت. در زمان حمله هلاکو به ایران، سالی ملزم به الحاق به قوای وی شد اما بعدتر اطاعت خود را نسبت به الوس جغتای نشان داد. سالی نویان اولین تمّاجی این منطقه نبود؛ پیش از وی نویانی به نام مونگدو (Mûngdû) و بعد از او فرد دیگری به نام هوقوتو (Hoghûtû) عهده دار این مسئولیت بودند و نهایتاً شخص سالی نویان فرماندهی این تمّا را عهده دار شد. بعد از وی نیز فرزندان این قوا را در اختیار گرفتند. این نیروها بعد از گذشت مدّتی به علّت اختلاط با مردم محلی، ویژگی‌های نژادی ایشان را جذب کرده و از لحاظ قیافه با سایر مغولان تفاوت یافتند. ایشان به همین دلیل از سوی منابع این دوره، به نام قراوناس نامیده شدند، که - چنان که ذکر شد- برگرفته از کلمه «قراون» مغولی و «قرا» ی ترکی به معنای تیره می‌باشد. قرارگاه تمّای سالی نویان در شهرهای قندوز و بغلان (Ghondoiz & Baghlân) در تمامی دوره مغول و تیموری، به

نام فرماندهان آن‌ها اکتفا کنند. در تأیید این نظر در تاریخ رشیدی آمده است که «از الوس اربعه یکی مغول است و مغول به دو قسم منقسم شده، یکی مغول، دیگری جغتای. اما این دو فریق به دلیل از جهت عداوت با یکدیگر، از روی استخفاف، هرکدام یکدیگر را به نامی می‌خوانند. چنانکه جغتای، مغول را جته می‌گفت. مغول جغتای را قراوناس می‌گفت» (دوغلان، ۱۳۸۳: ۱۹۰). این منبع همچنین ضمن اشاره به روستایی موسوم به قارناس واقع در سمن دره بجنورد و قبیله‌ای به همین نام که این ناحیه پراکنده بودند، در مورد وجه تسمیه این نام به نقل از منابع محلی معاصر معنی تیرانداز یا شکاری را نیز برای این نام ذکر کرده که به علت عدم وجود منابع زبان‌شناسی موثق درباره این ریشه یابی، ناچار به نادیده گرفتن آن هستیم.

ریشه اصلی و اولیه قراوناس در ایران را می‌توان در یک نهاد اداری- نظامی چینی به نام تنما (Tanmâ) که مبتنی بر تصدی امور شهرهای مرزی توسط دو فرماندار اداری و نظامی با حوزه فعالیت همپوشان بود، جستجو کرد (ostrowski, 1998: 262-277). این نهاد بعد از حمله مغول، و تقریباً از زمان حکومت اوگدای قآن (Ûgdâi Ghâân ۶۳۸-۶۲۶ ق / ۱۲۴۱-۱۲۲۹ م)، با نام تمّا (Tammâ)، مورد اقتباس مغولان قرار گرفت. کارکرد این نظام مبتنی بر استقرار قوای نظامی در مناطق مرزی تازه گشوده شده‌ای بود که با قدرت‌های منطقه هم مرز بود و احتمال حمله و شورش در آن ناحیه وجود داشت. مغولان این سیستم را مطابق با نیازها و شرایط خود تغییر دادند به نحوی که تحت سیطره مغول، تمّا کارکردهایی در زمینه اداره امور ملکی و حتی در یک مورد جمع‌آوری مالیات نیز داشت. (De rachewiltz, 2006: 205) مفهوم و کارکرد تمّا از دیرباز مورد توجه و مطالعه محققان

عنوان پایگاه قراوناس مطرح بود. نیز اعقاب سالی نویان در میانه دوره ایلخانی، فرمانده قراوناس بودند.

۲. تمای چور ماغون نویان (Chormâghûn Noyân): وی یکی از مشهورترین فرماندهان مغول دوره چنگیز خان و اوگدای قاآن بود که در تاریخ سری نیز به کرات از وی یاد شده است. چورماغون در حملات به شمال چین و گذر مغولان از روسیه تا مرزهای اروپا شرکت داشت و اعتبار فراوانی را نسبت خود کرده بود. این تمّا در سال ۶۲۶ ق / ۱۲۲۹ م، از سوی اوگدای قاآن، بعد از فتح ایران و به منظور نظارت بر مناطق مفتوحه ایران و نیز تصدی امور مالیاتی این منطقه و خاصه شهر بغداد، اعزام شد (رشید الدین، ۱۳۳۸: ۱/ ۷۳؛ De rachewiltz, 2006: 207). بعد از مرگ چورماغون، بایجو (Bâijû)، نویانی از قوم بیسوت به جای وی نشست. بنا بر نوشته رشیدالدین، این تومان بعد از وی به پسرش اداک (adâk) رسید. (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۷۳) جوینی برخلاف رشیدالدین نظریه مرگ چورماغون را رد می‌کند و می‌نویسد که وی در زمان هلاگو مأمور ممالک روم شد (جوینی، ۱۳۸۸: ۳/ ۶۹۰). همین منبع به ما اطلاع می‌دهد که در زمان حمله هلاگو به بغداد، بایجو در سپاه وی حضور داشته است (جوینی، ۱۳۸۸: ۳/ ۷۸۹).

نکته جالب توجه در ارتباط با تمّا و ارتباط بعدی ایشان با قراوناس در این مطلب است که فرماندهان تمّا عمدتاً از سوی حکومت مرکزی و از نژاد و قبیله دیگری انتخاب می‌شدند و به مأموریت اعزام می‌گشتند. همین روال را در نیروهای قراوناس نیز -خاصه در اوان امر که در خدمت ایلخانان بودند- تا حد زیادی می‌توان مشاهده کرد. سپاهیان تمّا از میان قبایل مختلف مغول به صورت استخراج کسری از سپاه گزیش می‌شدند. به نحوی که از تمام قبایل و نژادها در این سپاه گروهی

وجود داشت. این روال برای جلوگیری از رشد احساسات استقلال طلبانه و قوم‌گرایانه در آن‌ها صورت می‌گرفت و از آنجا که ایشان به صورت مادام‌العمر به مأموریت‌های خود اعزام می‌شدند، شکل‌گیری نژادهای مختلط در مناطق مأموریت ایشان نمی‌توانسته مطلب دور از ذهنی باشد. سپاهی را که به همراه هلاگو خان به ایران آمده بودند نیز از لحاظ نحوه شکل‌گیری و کارکرد می‌توان نوعی تمّا دانست. هرچند که سربازان و فرماندهان آنان به مراتب، عالی رتبه‌تر از یک ارتش تمّای عادی بودند. لذا در اواخر کار هلاگو در ایران، عملاً دو دسته از قوای نظامی مغول که مدت‌ها در مرزهای ایران ساکن بوده و ماهیت اجتماعی خاص خود را در طول زمان کسب کرده بودند، با عنوان قراوناس وارد گفتمان تاریخی منابع این دوره می‌شوند. از آنجا که مباحث طرح شده در این پژوهش مورد غفلت اکثر محققان داخلی قرار گرفته است، این تکلیف احساس شد تا علی‌رغم کمیاب بودن اطلاعات موجود، با استفاده از منابع اصلی و نیز چند اثر تحقیقی خارجی، مقاله‌ای در این خصوص تألیف گردد. مبحث تمّا که در سطور بالا به اختصار تمام به آن اشاره شد، مدت‌ها یکی از موضوعات مورد مناقشه محققان تاریخ مغول بوده است که با وجود روشن شدن زوایای مختلف آن، هنوز هم کارهای تحقیقی ادامه دارد و مباحثی چون تمّا در ایران هنوز هم به خوبی پرداخت نشده است. مباحث مربوط به قراوناس نیز به علت اینکه مربوط به حوزه ایران و هند است، حتی در تحقیقات خارجی نیز چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند.^۴ این تحقیق دست کم در حوزه‌ی ایران جزو اولین مطالعات در این زمینه بوده و مسلماً حاوی اشکالاتی در متن و محتوا می‌باشد. با این حال سعی شده است تا حد امکان با استفاده از منابع دست اول، گزارشی نزدیک به واقعیت از رویدادها ارائه شود.

شکل‌گیری قراوناس عراقی

پیش از آغاز این بحث شایسته است بار دیگر به این نکته اشاره شود که عنوان قراوناس عراقی لفظی است که در این پژوهش برای سهولت تبیین موضوع و در اشاره به گروهی از قراوناس که در مرزهای غربی ایران مستقر بودند، استفاده شده است.

نیروهای تمّای ارسالی به مرزهای هند در زمان ورود سالی نویان و تصدی فرماندهی ایشان، حدود ۳۰ سال بود که در این منطقه مشغول فعالیت بودند. این برهه زمان مناسب برای ایجاد یک نسل کامل از سربازان دورگه در این ناحیه فراهم می‌آورد. در واقع به نظر می‌رسد زمانی که سالی نویان بر تمّای هند فرمانده شد، ایشان از لحاظ نژادی به قراوناس - اگر معنی دورگه برای قراوناس ترجمه مناسبی باشد - مذکور شبیه‌تر بودند تا مغولان اولیه. اما اینکه چرا تمّای چورماغون نویان که در قسمت غربی قلمرو مغول واقع بود نیز به نام قراوناس نامیده شده‌اند، نمی‌توان نظر قاطعی ارائه داد. از آنجا که زمان اعزام هر دو نیروی تمّا تقریباً همزمان بوده است، این امکان که تمّای چورماغون نویان، قسمتی از تمّای سالی نویان بوده باشد، چندان محتمل نمی‌نماید. نیز این امر که نیروهای چورماغون نویان، به علت آمیختگی با سایر نژادها، سیه چرده شده باشند، نیز بسیار کم است. بنا بر این تنها دو احتمال برای نامیده شدن نیروهای مستقر در مرز بغداد، به عنوان قراوناس وجود دارد. نخست آنکه قراوناس عراقی دسته‌ای از همین نیروهای تمّای سالی نویان بوده‌اند که در زمان فتوح هلاگوخان به سپاهیان وی پیوسته و بعد از اتمام نبردها از سپاهیان سالی نویان جدا شده و به امر هلاگو، جانشین تمّای چورماغون نویان شده‌اند و یا اینکه نیروهای چورماغون نویان به اعتبار تمّای سالی نویان، به عنوان مشابهی نامیده

شده‌اند. این دو احتمال با توجه به این مسئله مطرح می‌شوند که از زمان حمله هلاگو، طبق دستور مستقیم قآن، تمّاهای عراق و هند دستور یافتند تا در رکاب وی باشند (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۶۱۵). بعد از اتمام این جنگ‌ها سالی نویان و نیروهای تحت امرش، به الوس جغتای پیوستند. چنان که در جنگ‌های این الوس با ایلخانان در زمان آباقا (Âbâghâ) خان، در رکاب براق^۵ (Borâgh)، حاکم جغتائیان بودند (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۰۹۱-۱۰۹۰). ذکر این نکته نیز ضروری است که چورماغون نویان مدتی قبل از حمله هلاگو فوت کرده و یا به قولی مأمور فتح ممالک روم شده بود و بایجو نویان را با دستور قآن به جای خود به حکومت ممالک ایران نصب کرده بود چنان که هنگامی که هلاگو به ایران می‌رسد از بایجو به علت عدم فعالیت مثبت در زمینه سرکوب حکومت بغداد، بازخواست می‌کند (جوینی، ۱۳۸۸: ۶۹۰). در این زمان مدت‌ها بود که چورماغون نویان از دنیا رفته بود و پسرش سیرامون/شیرامون (Sirâmûn/Shirâmûn) سپاهیان وی را تحویل گرفته بود اما از وی در ممالک ایران نشان چندانی در دست نیست. جانشین وی بایجو نویان بعد از مرگ چورماغون منطقه مأموریت وی را نیز - که ممالک روم را شامل می‌شد - عهده دار شده بود. چنان که دست کم دو حمله ثبت شده توسط بایجو نویان در سال‌های ۶۴۱ و ۶۵۴ ه. ق به ممالک روم وجود دارد (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۶۲۲).

به تصریح منابع بایجو نویان در حملات به بغداد شخصاً حضور داشته و قسمتی از سپاه مغول را هدایت می‌کرده است (جوینی، ۱۳۹۰: ۷۸۹-۷۸۵) و بعد از فتح دارالخلافه مأموریت یافت تا بار دیگر به روم باز گردد و به اداره آن نواحی مشغول باشد اما مدتی بعد توسط هلاگو احضار شده و به جرمی نامعلوم به یاسا می‌رسد. سپاهیان وی نیز میان شیرامون پسر چورماغون و اداک

پسر خودش تقسیم می‌شود.^۶ اداک در روم و در خدمت حکام مغولی ایران به حکومت پرداخت و سپاهش بعد از مرگ وی به پسرش سولامیش (Sûlâmish) رسید. اما وی در زمان غازان خان شوریده و به جرم قتل دو امیر مغول، به یاسا می‌رسد. (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۲۸۱) به خوبی مشخص است که سرنوشت فرماندهان سابق تمای ایران و جانشینانشان، از سرنوشت قراوناس عراقی تا حد زیادی متمایز بوده است. این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که هلاکو بعد از مرخص کردن بایجو قسمتی از سپاه وی را که در ایران خدمت می‌کردند، نگاه داشته و ارتش چورماغون نوین را که مستقر در روم بوده‌اند به بایجو می‌سپارد. به نظر می‌رسد که سربازان تحت امر بایجو بعد از تغییر مأمویت فرمانده‌شان، به فرد دیگری سپرده شده‌اند و چنان که ذکر شد به عنوان قراوناس موسوم گشته‌اند. هرچند احتمال وقوع هردو نظر- یعنی آمیختگی قسمتی از تمای چورماغون نوین که بعد از جدا شدن از سپاه بایجو، تحت امر فرماندهی دیگر درآمده بودند، با قسمتی از سپاه سالی نوین که به دستور هلاکو از وی جدا شده و تشکیل یک نیروی مرکب تما گونه در حوالی بغداد را داده بودند- نیز بعید نبوده و حتی می‌تواند به عنوان دلیلی برای عنوان قراوناس مطرح باشد. با این حال ارتباط این نیروها با تمای چورماغون نوین نیز بدیهی می‌نماید. یکی از مهم‌ترین دلایل ما تداوم سنت کوچروی این نیروها در منطقه مابین بغداد و سیاه کوه^۷ است که به قراوناس عراقی نیز منتقل شده است. منطقه‌ای که قراوناس عراقی برای کوچروی خود در اختیار گرفته بودند یکی از مهم‌ترین محورهای تجاری و نیز یکی از نقاط استراتژیک از لحاظ سیاسی و نظامی محسوب می‌شد که بر مناطق جنوب و غرب ایران و کل منطقه عراق تسلط داشت و در عین حال در

کنار مسیر تجاری جنوب ایران بود که روزگاری از بغداد می‌گذشت.

قراوناس عراقی طی دوره ایلخانی به ویژه در زمان درگیری‌های ارغون (ArYûn) و تکودار (Takûdâr) به سال ۶۸۳ هـ / ۱۲۸۴م بیشترین نقش را در منازعات ایفا کردند. آن‌ها همچنین در جریان وقایع دوره آباقا نیز به عنوان نیروی تحت امر مستقیم ایلخان حضور داشته‌اند.

نبرد میان ارغون و تکودار

از فعالیت‌های قراوناس عراقی تحت امر آباقا خان اطلاع چندانی در دست نیست. ایشان به احتمال زیاد در همان مرزهای غربی قلمرو ایلخانی مستقر بوده‌اند. البته هر قدر که عدم استفاده از ایشان در نبردهای آباقا با براق - به علت هم‌نژاد و هم‌صنف بودنشان با سربازان سالی نوین- طبیعی می‌نماید، عدم استفاده از این نیروها در جنگ با ممالیک، عجیب است. این امر اگر ناشی از غفلت منابع دست اول نباشند، می‌بایست نشانگر بی‌اعتمادی مطلق آباقا نسبت به قراوناس باشد. بعد از مرگ آباقا خان، برادرش احمد تکودار به سلطنت رسید. زمان زیادی نگذشت که قدرت این ایلخان مسلمان، توسط برادرزاده‌اش ارغون مورد تهدید واقع شد. مورخان عمده‌ترین دلایل بروز اختلاف میان این عمو و برادرزاده را سیاست احمد تکودار در زمینه‌های مذهبی و سیاست خارجی^۸ می‌دانند که موجب جدایی میان نیروهای درونی حکومت و بروز جنگ داخلی گشت. اغلب نیروهای سنتی و پایبند به رسوم مغولی از جمله قراوناس در این مبارزه جانب ارغون را گرفتند. جریان پیوستن قراوناس به ارغون اندکی خارج از روال عادی روابط رسمی قدرت در دوره مغول بود. طبق این روال معمول - و چنان که خواجه رشیدالدین نوشته است- قراوناس عراقی

تکودار نیز به عنوان حاکم رسمی نیروهای مغول، حمایت عمده امرای مسلمان و بخشی از دولت مردان مسیحی و مغول و نیروهای نظامی ایشان را در اختیار داشت، چنان که در آغاز حمله علیه ارغون، «زیاده از صد هزار سوار جرار از مغولان و مسلمانان و گرجیان و ارمنیان» (تتوی، ۱۳۸۲: ۶/ ۴۱۴۷) در رکاب وی بودند

در نخستین برخورد نظامی که بدون حضور همه‌ی نیروهای قراوناس عراقی، میان دو طرف به تاریخ ۶۸۳ ق/ ۱۲۸۴م در نزدیکی آق خواجه قزوین رخ داد، سپاه ارغون شکست خورد. در این نبرد، نیروهای قراوناسی که به همراه نوروز حضور داشتند، به عنوان قسمتی از کلیت سپاه وارد جنگ شدند و به جز نام فرمانده، اشاره قابل توجهی به آن‌ها از سوی منابع صورت نگرفته است. همین امر کما بیش در مورد نیروهای قراوناس عراقی نیز صادق است. طبق برنامه ریزی اولیه، بنا بوده که این نیروها پس از تجمیع قوا و بعد از جنگ اولیه، در نزدیکی دامغان به سپاه اصلی ارغون ملحق شوند و عازم فتح پایتخت گردند. این در حالی بود که نیروهای قراوناس پس از شنیدن خبر شکست ارغون منصرف شده و به سمت بغداد بازگشته بودند. در راه نیز آنچه یافتند، «طبق عادت» (وصاف، ۱۳۸۳: ۷۶) غارت نموده یا ویران کردند (تتوی، ۱۳۸۲: ۶/ ۴۱۵۰؛ رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۱۳۷).

دومین نقش آفرینی قراوناس در جریان جنگ داخلی میان ارغون و تکودار، مربوط به کمتر از دو ماه بعد از نبرد نخست این دو می‌شود. ارغون پس از شکست در نخستین نبرد و پراکندگی قوایش، خود را تسلیم تکودار کرد. اما اندکی بعد، زمانی که وی را در قصد جان خود می‌یابد، با کمک سردارانش و به ویژه شاهزاده‌ای به نام بوکا^{۱۱} (Bûgha) فرار کرده و دست به کشتار طرفداران عمویش می‌زند. در این زمان تکودار راهی خراسان بود

همانند سایر نیروهای نظامی حکومت مغول، در خدمت شخص ایلخان بودند. (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۱۳۱) اما با بروز اختلافات داخلی، قسمتی از قراوناس که متعلق به خاصه آباقا خان بودند به علاوه گیخاتو و بایدو، برادران ارغون و امرای طراز اولی چون طغاجار^۹ (Toghâjâr)، به سوی ارغون گرایش یافتند. با آغاز بهار سال ۶۸۲ ق/ ۱۲۸۳م ارغون که زمستان را در بغداد گذرانده بود، قراوناس عراقی را که محل قشلاقشان در همین شهر بود، تحت امر طغاجار نویان درآورده، وی را عنوان امیر تومانی داد (رشیدالدین، ۱۳۳۷: ۱۱۳۱؛ وصاف الحضرة، ۱۳۸۳: ۷۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۶/ ۴۱۴۳) و با تجمیع قوای خود آماده خروج بر تکودار شد.

وی در بدو امر قصد برخورد نظامی با عمویش را نداشت. چرا که هنوز همه نیروهای خود را جمع نکرده بود. زمانی هم که تکودار نیرویی علیه وی اعزام داشت، ارغون در ادامه نبرد مردد شده بود. اما قراوناس وی را به جنگ دلگرم کردند، «برخی از سران قراوناس اظهار داشتند که اگر ما بر مقدمه رویم متعهد می‌شویم که با این ده هزار نفر سپاهی بر صد هزار غلبه یابیم و چون همه اقوام ایشان حاضر نبودند، قاصد فرستادند تا حاضر سازند» (وصاف، ۱۳۸۳: ۷۵). ارغون در ادامه به خراسان رفت. این منطقه از زمان آباقا خان به عنوان یورت وی مطرح بود و در زمان حکومت تکودار نیز از سلطه حکومت مرکزی برکنار باقی مانده بود. در این مکان وی دومین متحد قدرتمند خود یعنی نوروز^{۱۰} (Nowrûz) را ملاقات می‌کند. نوروز نیز به نوبه خود فرمانده یک تومان از قراوناس - خراسانی - است که آن‌ها را در خدمت ارغون در می‌آورد (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۱۳۶). و بدین ترتیب لشکر ارغون درحالی شکل می‌گیرد که دست کم دو تومان از نیروهای آن را قراوناس تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر سلطان احمد

که از فرار و شورش مجدد ارغون مطلع گشته و بعد از آگاهی از کشته شدن چند تن از امرای مهمش توسط ارغون، و اینکه وی بار دیگر دست به دامن قراوناس شده است؛ تصمیم به فرار می‌گیرد. ارغون فردی به نام بوره (Bûrah) را که شحنة اصفهان بود، به نزد قراوناس ساکن در سیاه‌کوه فرستاد تا به تعقیب تکودار پرداخته، «هرجا که باشد او را پیدا کرده به خدمت سلطان روی زمین شاهزاده ارغون رسانند» (تتوی، ۱۳۸۲: ۶/ ۱۵۷). تکودار در فرار از برادرزاده‌اش راهی اردوی مادر خود شد. اما در حالی که آماده ترک اردو بود مورد حمله قراوناس قرار گرفت. به گفته برخی منابع مادر سلطان از مآقع آگاه شده و دستور حصر فرزند خود در یورت را صادر کرده بود (تتوی، ۱۳۸۲: ۶/ ۱۵۸). به هر حال قراوناس به اردو حمله کردند و «آن اردو را آنچنان غارت کردند که غیر از خاکستر در دیگدان‌ها چیز دیگری نگذاشتند و قوتوی خاتون (Ghotoi Khatûn) مادر سلطان احمد را با زنانش تودای خاتون (Todâi Khâtûn) و ارمنی خاتون (Armani Khâtûn) را نیز [بر خلاف یاسای چنگیزی] برهنه کردند و هزار مرد از ایشان بر احمد موکل شدند، تا آنکه روز چهارشنبه ارغون به آنجا رسید و نورگای یارغوچی (Norgâi Yarghûchi) را به محافظت احمد تعیین کرد و جمعی از امرا که در تبریز احمد ایشان را در بند کرده بود، مثل طغاچار و قونجوقبال (Ghûnjoghbâl) و طولادای (Toladâi) را خلاص نموده به خدمت ارغون شتافتند.» (تتوی، ۱۳۸۲: ۶/ ۳۱۵۸-۳۱۵۹). ارغون مدتی بعد از اسارت تکودار، وی را به جرم قتل برادرش به یاسا رساند. (جمادی الاول ۶۸۳ ق / اگوست ۱۲۸۴م) در کل می‌توان گفت که اگر داستان نقش مادر تکودار را در دستگیری وی نادیده بگیریم، مهم‌ترین نقش در دستگیری تکودار و رسیدن حکومت به ارغون را باید

متعلق به قراوناس عراقی دانست. حال اجازه بدهید با نگاهی به این وقایع ویژگی‌های شناختی قراوناس عراقی را از نظر بگذرانیم. اکثر منابع هنگام اشاره به حوادث این دوره، قراوناس را نیروهایی وحشی و ددمنش توصیف می‌کنند که این قضاوت، به احتمال زیاد ناشی از دید منفی آن‌ها نسبت به شورش ارغون خان و اقدامات بعدی ایشان می‌باشد. بر ما روشن است که قراوناس عراقی قبل از این وقایع نیز در منطقه حضور داشتند و بین شهر بغداد و منطقه سیاه کوه در مرکز ایران، بیلاق و قشلاق می‌کردند. پس اگر این قراوناس همان وحشیانی باشند که در منابع این دوره آمده، باید نشانی از اقدامات ایشان طی این مدت موجود بوده باشد. مگر اینکه بپذیریم سلطه قدرت مرکزی مانع از اقدامات ایشان می‌شده است. ارائه پیشنهاد آغاز حمله از سوی قراوناس به ارغون، آن هم در زمانی که تصمیم به ترک مبارزه گرفته بود، از یک سو تأکیدی بر قدرت نظامی قراوناس - که مورد تأیید ایلخان و بزرگان مغول نیز بود - است و از سوی دیگر شجاعت و ماجراجویی آنان را نمایش می‌دهد که بعد از دوره‌ای دوری از میدان‌های نبرد، تشنه جنگاوری و کسب غنایم بودند. با توجه به اینکه بزرگان ایشان اجازه می‌گیرند تا با باقی قوای خود متحد شوند و نیز اینکه به راحتی فرماندهی طغاجار را بر خود می‌پذیرند، نشانگر این مطلب است که قراوناس جدا از فرماندهان خود زندگی می‌کردند و وابستگی خاصی به فرماندهان انتصابی خود نداشتند. در همین زمان، فرماندهان ایشان در خدمت تکودار بودند. چنان که بعد از قطعی شدن نبرد میان ارغون و تکودار، سلطان احمد «امراء قراوناس [را] که دم از محبت ارغون می‌زدند» (خواند میر، ۱۳۳۳: ۱۲۲) مؤخذه کرد. این جدایی نیروها که نشان از ماهیت آزاد نیروهای قراوناس در این دوره دارد تا حد زیادی با ماهیت

وجود سرسپردگی قراوناس به ارغون، ایشان هرگز از مسیر احتیاط دور نشده و سعی کردند تا منافع خود را در اولویت قرار دهند. لذا مکرر شاهد شورش این نیروها در طول دوره ایلخانی هستیم. اقدامات شنیع قراوناس در جریان دستگیری تکودار نیز با همین منطق قابل بررسی است. این اقدامات اگر با اجازه فرماندهان ایشان نبوده باشد- چنان که بعدتر هم هیچ توییخی در این زمینه نمی‌شوند- می‌توانسته در اثر غیبت فرمانده ایشان طعاجار، بوده باشد که در زمان حمله، اسیر بند تکودار بوده است. از میان همین سطور می‌توان مطالبی نیز درباره حیات اقتصادی قراوناس به دست آورد. قدر مسلم ایشان از راه خدمات نظامی و غارت زندگی خود را می‌گذراندند و از طرق دیگری قادر به تأمین زندگی خود نبودند، حیات کوچروی که داشتند، امکان استقرار و پرداختن به مواردی چون کشاورزی و... را از ایشان می‌گرفت و تا جایی که اطلاع داریم جز گله‌های اسب که در کارهای نظامی به کارشان می‌آمد، تمایلی به پرورش حیوانات اهلی دیگر نداشتند. لذا به طور طبیعی دوره‌های آشفته‌گی و هرج مرج موقعیت مناسبی برای بهبود کیفیت زندگی این گروه‌ها به حساب می‌آمد.

نکته قابل توجه دیگر در نبرد میان ارغون و تکودار، جبهه‌گیری نیروهای مختلف در قبال این موضوع است. در این تفکیک قوا نبرد قدیمی میان نیروهای سنتی و نوگرا قابل مشاهده است. در واقع قراوناس یکی از آخرین جبهه‌های حفظ سنن مغولی در قبال تغییرات نوین بودند. ایشان همچنان سنت‌های کوچروی، غارتگری و خوی دنائت مغول را در خود حفظ کرده بودند و در حالی که عمده مغولان ساکن در قلمرو ایران تحت تأثیر فرهنگ ایران قرار داشتند، همچنان یاد حملات اولیه مغولان را در دل مردم ایران زنده نگاه می‌داشتند. در باب دین قراوناس عراقی تنها می‌توان به

نیروهای تمّاً نیز مطابق است. به این صورت که قراوناس ساکن در غرب ایران که جزو نیروهای نظامی وابسته به حکومت مرکزی به حساب می‌آمدند، تا حد زیادی در اقدامات داخلی خود، مانند بیلاق و قشلاق، آزاد بودند اما در مواقع فعالیت نظامی، تحت امر امرایی که از سوی حکومت مرکزی بر ایشان مأمور می‌شدند، به خدمت مشغول بودند. به همین دلیل نیز بود که وقتی ارغون امیری جدید بر ایشان گماشت، به همان شیوه سابق انجام وظیفه نموده و دم از وفاداری به فرماندهان خود نزدند. این روند یادآور شکل کلی نیروهای نظامی غیر متمرکز و قبیله‌ای در ایران است.

در باب عادت غارت قراوناس عراقی که به کرات ذکر آن در صفحات تاریخ آمده است، اگر این توصیف در ادامه بدبینی مورخین نسبت به قراوناس نباشد، باید گفت که این نیروها با وجود اینکه توسط فرماندهانی از میان نیروهای رسمی رهبری می‌شدند، چندان قابل اعتماد نبودند. برای قراوناس به طور کلی سود و منفعت آتی بر اطاعت و فرمانبرداری غلبه داشت. آن‌ها ترجیح می‌دادند به جای وفاداری به فردی که ممکن بود نتیجه جنگ را به نفع حریف واگذارد، برای شرایط سخت بعد از جنگ خود برنامه ریزی کرده و برای وقایع بعدی آماده شوند. از این رو از غارت و تجاوز به مردم عادی ابایی نداشتند. البته باید در نظر گرفت که این غارتگری قراوناس در مقایسه با اخاذی سپاهیان رسمی ایلخان که همه ساله و به نام جمع‌آوری مهمات جنگ از روستاییان انجام می‌گرفت، ناچیز بود.^{۱۲} این نکته نیز شایان ذکر است که با وجود این گونه نافرمانی‌ها، در ادامه جنگ، نیروهای قراوناس هر جا که از سوی ارغون فراخوانده شدند، خود را حاضر کرده و اقدام به جنگ کردند. چنان که یکی از بزرگ‌ترین ترس‌های تکودار قبل از اسارت اولیه ارغون، ملحق شدن مجدد قراوناس به برادرزاده‌اش بود. لیکن با

حدس و گمان متوسل شد. ایشان به احتمال زیاد تابع دین فرماندهان خود بودند. چنان که قراوناس خراسانی همزمان با این وقایع تحت تأثیر فرماندهان خود مسلمان شده بودند، ایشان می‌باید به دین اجداد خود - دست کم تا دوره غازان خان - وفادار باقی بوده باشند.

حضور قراوناس عراقی در دوره ارغون به همین اقدامات محدود نمی‌شود. ایشان در ادامه این دوره نیز در سپاه وی داخل بودند و در برخی وقایع نقشی ایفا کردند. اما دیگر چنان که در ابتدای امر مطرح بودند، نقشی نیافتند. علت این امر را علاوه بر آرامش نسبی دوره ارغون، باید در بی‌اعتمادی وی به قراوناس دانست. اقدامات خشونت بار قراوناس در قبال اعضای خاندان سلطنتی و غارت ایشان بعد از شنیدن شکست ارغون و در انتها جریان شورش بوقا و حمایت قراوناس از وی، همه از جمله عواملی بودند که موجب این بی‌اعتمادی شده بودند. بوقا امیری برجسته از طرفداران ارغون بود و همو بود که ارغون را با به خطر انداختن جان خود، از اسارت عمویش رهانید. لذا نزد وی از شأن و جایگاه بسیار والایی برخوردار بود. اما او هم مانند دیگر تاج‌بخشان تاریخ در پی حسادت درباریان و ترس پادشاه از گسترش قدرتش، به ناپودی کشیده شد. بوقا بعد از مدتی که حس کرد پادشاه نسبت به وی بی‌اعتنا گشته و هر آن امکان دارد که جان خود را از دست دهد، قبل از آنکه اموالش توسط دولت ضبط شود، با استفاده از ثروت فراوانی که در دوره بودن در اوج قدرت، کسب کرده بود، شروع به جمع آوری متحدانی برای خود کرد. در زمره این متحدان «قورمشی (Qûrmishi) پسر هندونویان (Hendo Noyân)... و تقلوق قراوناس (Toghlogh gharâûnâ) امیر هزار» (تتوی، ۱۳۸۲: ۶/ ۴۱۹۴-۴۱۹۳؛ و صاف الحضرة، ۱۳۸۳: ۱۳۲) نیز بودند که پدر اولی همراه با نورو، از سران شناخته شده قراوناس

خراسانی به شمار می‌رفت و دومی به طور مشخص یک امیر هزاره از تومان قراوناس عراقی بوده است. با این حال عمده نیروهای قراوناس همچنان در خدمت ارغون و تحت امر طغاجار بودند. اقدامات پنهانی بوقا به منظور جلب امرای رده بالا و نیروی نظامی، به واسطه خیانت یکی از امرا، به نام جوشکاب (Jûshkâb)، بر ارغون خان آشکار شد و بوقا ناچار به فرار گشت اما به سرعت دستگیر شده، به یاسا رسید. حمایت دست کم بخشی از نیروهای قراوناس از شاهزاده‌ای شورشی، برای قطع امید ارغون خان از این نیروهای کافی بوده است و اگر هم موجب انحلال ایشان نشده باشد - چرا که از قراوناس ساکن در عراق، دیگر اثر چندانی در منابع وجود ندارد - بی‌شک آنها را به حاشیه رانده و از وقایع مهم کنار گذاشته شده اند، چنانکه تا اوایل دوره غازان این نیروها در وقایع نقش مهمی برعهده ندارند.

دوره غازان خان

بعد از دوره نسبتاً کوتاه حکومت ارغون که توأم با بازگشت قدرت به نیروهای سنتی بود، گیخاتو و بایدو حکومت مستأجل و آمیخته با آشفتگی را پشت سر گذاردند تا نوبت به حاکمی قدرتمند هرچند با حکومتی نه چندان بلند مدت برسد حکومتی که توأم با قدرت یا بی نیروهای متجدد بود. در دوره غازان، اسلام در قلمرو ایلخانی رسمیت یافت. در تمام این دوره، قراوناس به عنوان بخشی از سپاه ایلخان یا مدعیان گاه و بی‌گاه حکومت، در جریان مبارزات و کشمکش‌های داخلی بین نیروهای مغول، فعال بودند. البته با توجه به آشفتگی نسبی وقایع در این دوره، خاصه در برهه مبارزات قدرت، آگاهی ما در باره نیروهای مورد بحث بسیار اندک است. قراوناس عراقی به احتمال بسیار زیاد در کل طول دوره ارغون نیز تحت

پیش از این اتحاد نیروهای قراوناس خراسانی و عراقی به صورت نامشخصی در میان مدعیان مختلف حکومت تقسیم شده بودند و خراسان را به صحنه جنگ داخلی بر سر قدرت، تبدیل کرده بودند.

نقش قراوناس در این دوره عمدتاً به ارائه خدمات نظامی در وقایع مربوط به درگیری‌های غازان با بایدو و سپس نوروز محدود می‌گردد.^{۱۳} در دوره حکومت مقتدر غازان کم از اهمیت قراوناس و باقی نیروهای آزاد کاسته شد و این نیروها به حاشیه رانده شدند. در همین دوره بود که تغییر عمده‌ای در حیات و ماهیت قراوناس عراقی پدید آمد و موجبات ایجاد نیرویی جدید در تاریخ ایران شد. این نیروی جدید را می‌توان نگویدریان هرات (Negûdarian-e- Harât) نامید. البته این نامگذاری با اشکالاتی مواجه است. مهم‌ترین اشکال این نامگذاری نیز مربوط به منابعی است که مطالب مربوط به این گروه از آن‌ها استخراج شده است. مهم‌ترین منابع ما درباره وقایع این برهه، تواریخ محلی مربوط به شهر هرات است که در آن‌ها تمایزی که سایر منابع میان نیروهای آزاد قائل شده‌اند؛ در نظر گرفته نشده و تمامی این قوا - اعم از نگودری و قراوناس - با عنوان کلی نگویدریان^{۱۴} مورد خطاب قرار گرفته‌اند. حال آنکه در واقع این قراوناس عراقی هستند که به عنوان نیروهای مهاجر به حکام آل کرت^{۱۵} (Ale Korat) هرات می‌پیوندند و نقش نگویدریان در این میان کم‌رنگ‌تر بوده است.

مسئله قابل توجه در جریان تشکیل نگویدریان هرات، منظور حکام هرات از این نافرمانی آشکار است. بی‌شک پناه دادن به نیروهای شورشی برای هر حکومت محلی می‌توانسته عواقب وخیمی در پی داشته باشد. با این حال آل کرت تن به پذیرش این خطر می‌دهد. ظاهراً خدمات نظامی این قوا برای حکومت هرات، ارزش بیشتری داشته است چنان که

امر طغاجار نویان بودند، چرا که در اواخر دوره گیخاتو، وی هنوز به عنوان یک امیر قدرتمند در مجادلات سیاسی میان گیخاتو و سپس بایدو و غازان دخالت داشت. طغاجار در دوره گیخاتو به عنوان امیر وی مشغول خدمت بود اما با ظهور بایدو، پنهانی به وی پیوست و مقدمات سقوط ولی نعمت خود را فراهم آورد و در عوض مقام امیر الامرای را دریافت کرد. با بروز مسئله مخالفت غازان با بایدو، طغاجار در موقعیت حساسی قرار گرفت. وی به عنوان فرمانده قراوناس عراقی موظف بود از ایلخان حمایت کند. این در حالی بود که غازان مدعی دیگر حکومت با دومین منبع قدرت قراوناس در خراسان و فرمانده ایشان یعنی نوروز متحد شده بود. این نیروها به احتمال زیاد دسته‌هایی از قراوناس عراقی بودند که در دوره هلاکو به این منطقه منتقل شده، در خراسان مانده و نیروی نسبتاً متفاوتی را شکل داده بودند. احتمال دیگری نیز وجود دارد که ایشان گروهی از قراوناسی باشند که در مرزهای هند اقامت داشتند. به هر تقدیر طغاجار هنگامی که متوجه وخامت اوضاع شد و ایلخان جدید را پیشاپیش شکست خورده یافت، به غازان پیوست و نیروهای خود را در اختیار وی و نوروز قرار داد (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۲۴۹) و هرچند از مرگ نجات یافت اما به طور یقین قدرت خود را از دست داد و به مأموریتی در ممالک روم فرستاده شد. اندکی بعد با دستور غازان خان و به دست یک ایلچی خود را از دست می‌دهد (خواند میر، ۱۳۳۳: ۷۱۴). از این زمان قدرت عمده قراوناس در ایران محدود به نیروهای خراسان - که ایشان را در مقابل قراوناس عراقی، خراسانی می‌نامیم - بود که تحت امر نوروز بهادر بودند. این نیروها تلفیق نهایی قراوناس عراقی و خراسانی بودند که در این زمان تحت لوای فرماندهی واحد قرار گرفتند و بعدها در خدمت حکام تیموری درآمدند. تا

حتی حاضر به جنگ با حکومت مرکزی می‌شود. این اقدام را می‌توان به صورت تلاش یک حکومت محلی برای کسب قدرت بیشتر و حتی اقدامی برای استقلال تبیین کرد. که البته به نتیجه مطلوبی منجر نشد. این واقعه جدی‌ترین برخورد نظامی هرات با حکومت مرکزی در دوره غازان خان- و حتی شاید بتوان گفت کل دوره ایلخانی تا این زمان- بود. نویسنده تاریخ هرات متذکر شده که این برخورد به دلیل شورش نگویدریان رخ داد اما با توجه به قراین ذکر شده به نظر می‌رسد نشانه‌های ذکر شده بیشتر با قراوناس عراقی تطابق دارد. وی در باب نحوه بروز درگیری به سال ۶۹۸ ق / ۱۲۹۹ م می‌نویسد که: «در این سال امیری نکودری بوقا^{۱۶} نام با سه هزار مرد به شهر هرات آمد و سبب آمدن او به هرات این بود که پادشاه غازان که برادر پادشاه خربنده است بوقا و نکودریان را در ممالک عراق یورت و علف‌خوار و مواضع شتا و صیف تعیین کرده بود و از ایشان خط گناهکاری باز ستانده که در این دیار دزدی نکنند و معاون و شریک قطاع طریق نشوند؛ چه، عادت و طبیعت نکودریان از عهد قدیم با دزدی و راه زدن است و از هنگام ظهور ایشان تا این زمان با هیچ پادشاه و ملکی و حاکمی وفا نکرده‌اند... نکودریان از آن حکم به غایت مضطرب و متحیر شدند. و اگر طایفه‌ای دیگر راهی بزدندی، ایشان را بگرفتندی و گفتندی که این فعل شماسست و امثال چنین کارها از شما آید از آن تهمت و زحمت نیک به جان آمدند و بعد از چندگاه از عراق به قهستان^{۱۷} (Ghohestan) درآمدند و مدتی پیش شاه علی (Shâh Ali) پسر ملک نصیرالدین سجستانی (Malek Nasir al din Sajestâni) ملازمت نمودند و از قهستان نیز متنفر گشته و به هرات آمده و ملک فخرالدین (Fakhr al din) ایشان را در شهر جای داد و رؤوس و وجوه ساکنان هرات طلب داشت

و هر طایفه به محلتی نامزد فرمود... همه را اسب و سلاح و جامه داد و به تاخت ولایاتی که ولات آن انقیاد نمی‌نمودند، مأمور گردانید علی‌الخصوص قهستان و فراه (Farâh) و سجستان و جرزوان^{۱۸} (Jorzovân)... بدین واسطه از اطراف خراسان فریادخواهان و مظلومان به درگاه غازان رفتند و از نکودریان بنالید. غازان خان به برادر خود پادشاه خربنده، یرلیغ نوشت که باید که لشکر به هرات برد و نکودریان را از ملک فخرالدین طلب دارد. اگر چنانکه در فرستادن ایشان تعللی نماید یا ابائی ظاهر کند، شهر هرات را محاصره کند. بعد از فتح رعایا را زحمت ندهد. غوریان و سجزیان و نکودریان و اهل فتن و شور مستأصل گردانند» (هروی، ۱۳۸۵: ۴۵۵-۴۵۴). چنان که از ظواهر امر پیداست منظور از نکودریان در متن بالا، همان قراوناس عراقی است که از دیرباز در نواحی عراق و شهر بغداد زندگی مبتنی بر کوچ داشتند و در موارد خاص برای انجام امور نظامی به خراسان نیز لشکر می‌کشیدند. نیروهای موسوم به نکودریان در این زمان تقریباً به طور کامل در مرزهای شرقی ایران ساکن بودند. ایشان تحت امر الوس جغتای خدمت می‌کردند و هیچ گونه وابستگی به حکومت ایلخانی نداشتند لذا غازان خان نمی‌توانست برای آن‌ها تعیین تکلیف کرده یا آن‌ها را به اقامت در مکانی خاص مجبور کند. در واقع حتی حکام الوس جغتای نیز در این کار ناموفق بودند. لذا باید پذیرفت که در متن بالا، عملاً تفاوتی میان قراوناس و نکودریان در نظر گرفته نشده است. همچنین در منابع دیگری نیز اشاره جزئی به این واقعه داریم از جمله در جامع التواریخ می‌خوانیم که: «... هزاره‌ای از قراوناس مقدم ایشان بوقا نام که در حدود طارم مقام داشتند بگریختند و به راه عراق بیرون رفته بر سر حد یزد و کرمان بگذشتند و در راه تاراج می‌کردند و به بینی گاو به نکودریان پیوستند»

لوازم استقرار و آسایش آن‌ها را تأمین کرد و در سرکوب حکومت‌های نافرمان قلمرواش از ایشان کمک گرفت. این حرکت متهورانه حاکم هرات در پناه دادن به قراوناس در واقع نمایش قدرت در مقابل حکومت مرکزی بود. تا این زمان تقریباً هر نیرویی که در صدد شورش برآمده بود و با ایلخان در افتاده بود، از قراوناس برای پیش‌برد اهداف خود بهره گرفته بود. حمایت فخرالدین از این نیروها به راحتی می‌توانست در همین راستا تلاشی برای استقلال معنی شود. با این حال وی هیچ نشانه خاص دیگری مانند تغییر خطبه یا سکه را که نشانه استقلال باشد، از خود ارائه نداد. شاید این اقدام وی را بتوان نوعی بلندپروازی سیاسی صرف دانست. که به نبرد قدرتی میان وی و غازان منجر شد و بعدها صدمات بیشتری برای خاندان کورت در بر داشت. هنگامی که غازان از اقدام فخرالدین آگاهی یافت و وی را خطری برای آرامش نویافته قلمرو پادشاهی‌اش دید، برادر خود را به همراه سپاهی کامل برای سرکوب وی اعزام داشت. چنین به نظر می‌رسد که غازان از مدت‌ها پیش در صدد تضعیف و یا نابودی آل‌کورت بوده است و فرار قراوناس را بهانه مناسبی بدین منظور یافت. لذا به اولجایتو (Oljâitû) دستور می‌دهد که قراوناس را از فخرالدین باز پس گیرد و در صورت مقاومت، شهر را تسخیر کرده، وی را از تمام قوای نظامی خود خلع کند. این تهدید برای آل‌کورت به معنای از دست دادن تمام امکانات ویژه و نیروهای نظامیشان بود. فخرالدین هم که می‌دانست قراوناس تنها بهانه‌ای برای حکومت مرکزی است تا وی را از قوای روزافزونش خلع کند، نمی‌خواست که با این سهولت امتیازاتش را از دست بدهد. در عین حال از قدرت حکومت مرکزی نیز در ترس بود. لذا سعی کرد مدتی زمان برای خود بخرد و موقعیت خود را برای دفاع یا مبارزه بهبود بخشد. با این حال اولجایتو بهانه

(رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۲۸۸) این بند شاید بتواند پرده از راز عنوان نگویدریان برای این نیروها بردارد. شکی نیست که این قراوناس همان نیروهایی هستند که از عراق گریختند اما گویا قبل از پیوستن به حکام هرات ارتباطی نیز با نگویدریان سیستان یافته‌اند. چه بسا هنگام اتحاد با حکام هرات، نگویدریان نیز آن‌ها را همراهی می‌کردند. اما در مورد علت فشار بر قراوناس باید گفت که سابقه ناآرامی‌هایی که ایشان، خاصه در دوره ارغون و بعد از آن، در خراسان به وجود آورده بودند، غازان خان را که در صدد گسترش تسلط خود بر کل ایران بود و نمی‌توانست دائم چشمی به سوی خراسان داشته باشد، وادار کرد تا این نیروهای ناآرام را در عراق که نزدیک‌تر به حکومت مرکزی و دور از مرکز دائمی شورش‌ها در خراسان بود، محصور سازد. قراوناس از زمان ارغون تا به این روزگار از طریق غارت نواحی میان عراق و خراسان و خدمت به امرا و شاهزادگان شورشی، روزگار می‌گذراندند. اما با روی کار آمدن حکومت مقتدر و تمرکزگرای غازان و صدور دستور جدید وی، این منبع درآمد قطع شده بود. با معطل ماندن نبردهای قدرت نیز به احتمال زیاد این نیروها منبع مالی دیگری نداشتند خاصه که از غارت نیز منع شده بودند. لذا طبیعی بود که به دنبال شیوه زندگی سابق و در پی مخدومی دیگر سر از فرمان ایلخان بپيچند و جایی را بیابند که به توان نظامی آن‌ها نیاز باشد. به همین دلیل اقامت خود را در سیستان چندان طولانی نکرده و به حکام مقتدر هرات پیوستند. در عین حال احتمال حضور دسته‌ای از نگویدریان در هرات با توجه به تنوع قوای موجود تحت امر آل‌کورت و نزدیکی هرات به الوس جغتای، چندان بعید به نظر نمی‌رسد.

حاکم وقت هرات، ملک فخرالدین، قراوناس را به گرمی پذیرفت و ایشان را در داخل شهر جای داد و

فخرالدین را مبنی بر اینکه قراوناس مشغول حمله به افغانستان هستند (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۴۵۶)، قبول نکرده، سپاهیان را جمع آوری می‌کند. فخرالدین نیز شهر را رها کرده به همراه نیروهای نظامی‌اش و نیز قراوناس به قلعه اسکله / امان کوه^{۱۹} (Askeljeh / Amân kûh)، که از موقعیت نظامی مناسب‌تری نسبت به هرات برخوردار بود، پناهنده می‌شود. بعد از چند روز محاصره، جنگ تمام عیاری آغاز گردید که هرچند به پیروزی قطعی هیچ کدام از طرفین نبرد نینجامید، اما نهایتاً بعد از خاتمه نبرد، فخرالدین ترجیح داد تا به سوی غورستان فرار کند. بعد از فرار وی تعداد زیادی از نیروهای همراهش اسیر شده یا به ناحیه دیگری گریختند. بعد از این پیروزی اولجایتو در صدد فتح هرات برآمد. اما با وجود تلاش بسیار و نوزده روز محاصره، موفق به فتح شهر نشد و کار به مصالحه کشید. بنابر میانجی‌گری بزرگان شهر، اولجایتو با پذیرش مبلغی به عنوان پیشکش دست از محاصره هرات برداشته و نیروهای خود را به پس رودخانه هرات عقب کشید. چه نه فخرالدین و نه نگودریان/قراوناس در هرات نبودند و با طولانی شدن مدت محاصره، صدمات و احتمال خطر برای سپاهیان اولجایتو افزایش می‌یافت و چنانچه نبرد به زمستان می‌کشید، امیدی برای پیروزی باقی نمی‌ماند. لذا الجایتو مصالحه را پذیرفت و با نارضایتی دستور به ترک محاصره داد. ظاهراً مقدر بود که سرنوشت این نبرد و شهر هرات در زمان حکومت الجایتو مشخص شود.

دوره الجایتو و ابوسعید

مقارن روی کار آمدن اولجایتو در ایران، (۷۰۳ ق/ ۱۳۰۳م) الوس جغتای نیز دوره خاصی را پشت سر می‌گذراند. بعد از مرگ قیدو^{۲۰} (Gheidû) در یکی از لشکرکشی‌هایش به مغولستان، دوا^{۲۱} (Dûâ)، چاپار

(Châpâr) فرزند قیدو را به سلطنت اسمی الوس جغتای برداشت، در حالی که خود عملاً قدرت مطلقه را در دست گرفته بود. اندکی بعد این شاه دست نشانده بر علیه قدرت طلبی دوا شورید و جنگ خانگی در الوس جغتای آغاز شد. (Brian, 1997: 53) بدلیل این درگیری‌ها، اوایل دوره اولجایتو در صلح و آرامش نسبی گذشت و وی توانست به کارهای نیمه تمام باقی مانده از دوره برادرش نظیر تسخیر هرات، خاتمه دهد. بعد از روی کار آمدن اولجایتو و امتناع فخرالدین از حضور در تاجگذاری وی، اختلافات قدیمی میان این دو شدت گرفت. اولجایتو در ۷۰۶ ق/ ۱۳۰۶ م، دانشمند بهادر (Dânishmand Bahâdor) را به هرات روانه کرد. ملک فخرالدین قلعه هرات را به جمال‌الدین محمد سام (Jamâl al din Mohammad sâm) از سرداران مورد وثوقش واگذاشت و خود به قلعه امان کوه رفت. امیر دانشمند بهادر وارد شهر شد، لیکن جمال‌الدین محمد به کمک تاج‌الدین یلدوز (Tâj al din Yeldûz) و دیگر سرهنگان غوری، دانشمند بهادر و مغولان را به حيله کشتند و اموالشان را تصاحب کردند. (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۳/ ۱۹۲، ۲۱۲) با وجود اینکه منابع در این دوره به طور مستقیم به نیروهای نگودری یا قراوناس اشاره نکرده‌اند اما مشخص است که با وجود اقدامات مفیدی که فخرالدین در قبال ایشان انجام داده بود، این نیروها می‌باید طرف وی را گرفته باشند. خاصه آنکه ایشان جایگاهی نیز در نزد ایلخانان نداشتند. اولجایتو در همان سال، بوجای (Bûjâi)، فرزند دانشمند بهادر، را برای انتقام به هرات فرستاد. پس از آنکه بوجای هرات را محاصره کرد، جمال‌الدین محمد سام و تاج‌الدین یلدوز و دیگر سرهنگان هرات، که عدم حضور فخرالدین برای ایشان ضربه سنگینی به حساب می‌آمد، تسلیم شده و امان یافتند، و هرات در ذیحجه ۷۰۶ ق/ ژون ۱۳۰۷ به استیلای بوجای درآمد. وقتی امیر

که این نیروها در دوره تیموری نیز در اختیار حکام هرات بوده‌اند و چه بسا بعد از فتح این شهر به سال ۷۸۴ ق / ۱۳۸۲ م، ایشان در خدمت خاندان تیموری خاصه شاهرخ درآمده‌اند. البته ما برای اثبات ادعای خود مدرکی در دست نداریم.

مطالعه گروه‌های آزاد فعال در حکومت مغول همانند نگویدریان و قراوناس، به عنوان نمونه‌هایی از گروه‌های سنت‌گرا و حافظ کیفیت زندگی اصیل مغولی در مناطق شهری و در زمانی که گروه‌های حاکم به سوی زندگی مدنی در حرکت بودند و روز به روز از اصالت مغولی خود دور می‌شدند، ما را در شناخت بیشتر ویژگی‌های فرهنگی و حتی توانایی‌های نظامی مغولان یاری می‌رساند. امروزه چنین مباحثی مورد توجه محققان این دوره قرار گرفته است و هر روز گوشه جدیدی از زندگی این مردمان بر ما گشوده می‌شود.

نتیجه

در نگاهی کلی می‌توان با قاطعیت اذعان داشت که قراوناس عراقی یکی از گروه‌های مؤثر در وقایع تاریخی دوره مغول ایران بوده‌اند. ایشان در ظهور و سقوط چند ایلخان، بلاواسطه نقش داشتند و در بسیاری از آشوب‌های این دوره، دخیل بودند. قراوناس عراقی بر خلاف سایر نیروهای آزاد که معمولاً ارتباطی با قدرت حاکم نداشتند؛ به طور خاص رابطه مستقیمی با حکومت ایران و وقایع داخلی حکومت داشتند. استفاده از این نیروها در قوای اصلی حکومت ایلخانی اشتباهی استراتژیک محسوب می‌شود چرا که عدم فرمانبرداری و استقلال نسبی چنین نیروهایی همیشه برای حاکمان دردسر ساز بوده است. ایشان به نوعی نماینده جریان تفکر سنتی و حافظ شیوه‌های اصیل زندگی مغولی در قلب حکومت در حال تکامل ایلخانی بودند. لذا در اکثر درگیری‌هایی که قراوناس عراقی در

یساول (Yasâvol) به هرات رسید، امان یافتگان را دستگیر کرد و به بوجای سپرد تا انتقام پدرش را بگیرد. او نیز تاج‌الدین یلدوز و دیگر مبارزان غوری و احتمالاً نگویدری را گردن زد. (هروی، ۱۳۸۳: ۵۳۹-۵۰۳؛ خواند میر، ۱۳۳۳: ۳/۳۷۶؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/۴۲۹۳-۴۲۸۲) فخرالدین چندین ماه قبل از این شکست درگذشت و دیگر شاهد نابودی هرات نبود. برادر وی غیاث‌الدین (Yiâs al din) از سوی اولجایتو به عنوان حاکم انتخاب شد ولی مدتی بعد ناچار به مراجعه به دربار ایلخان شد و تا سال ۷۱۵ ق / ۱۳۱۵ م، که مقارن با اواخر عمر اولجایتو بود، حکومت وی به دست خویشانش و به نیابت وی اداره می‌شد. طبعاً آغاز حکومت امیری مطیع چون غیاث‌الدین و قتل عام نیروهای معارض در هرات، می‌بایست انتهای امر نگویدریان هرات باشد، اما جالب است که غیاث‌الدین نیز این نیروها را با وجود تمام مشکلات حفظ کرد. در آشفتگی‌هایی که در اوایل حکومت ابوسعید روی داد، نگویدریان همچنان یکی از مهم‌ترین قوای نظامی حکام هرات بودند. در نبردها به عنوان پیش قراول حاضر می‌شدند و در حملات چریکی حضور فعال داشتند.^{۲۲} ایشان در مطیع کردن حاکم فراه به سال ۷۲۱ ق / ۱۳۲۱ م در کنار سپاهیان غوری و هروی و سجزی و خلج و بلوچ و افغان، حضور مؤثر و نقشی اساسی داشتند. (هروی، ۱۳۸۳: ۷۷۹-۷۷۷) در زمان حمله سربداران خراسان نیز دفاع از شهر را بر عهده داشته در شکست دادن ایشان نقش اساسی ایفا کردند. (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۱۸۵) که حتی در سفرنامه ابن بطوطه نیز منعکس شده است. در این نبرد شیخ حسن (Sheikh Hasan) فرمانده سربداران جان خود را از دست داد. (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۱۸۵؛ ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۳۹۱) هر چند در منابع این دوره دیگر اشاره خاصی به عنوان نگویدریان هرات نمی‌شود، اما می‌توان تصور کرد

آن‌ها حضور داشتند، برخورد کهنه و نو را می‌توان به عینه دید. نیز با نگاهی به خط سیر و عملکرد ایشان، می‌توان ویژگی‌هایی چون وابستگی صرف به زندگی جنگاوری، اصل قرار دادن سود شخصی در مسائل سیاسی، عدم پابندی به فرماندهان انتصابی، غیر قابل پیش بینی و اعتماد بودن و... را به عنوان وجوه بارز این نیروها ذکر کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱- برای اطلاعات بیشتر نک: استرآبادی، فرهنگ سنگلاخ، اولغون ابراهیم، فرهنگ ترکی به پارسی، احمد جودت، قاموس ترکی و... .

۲- در منابع دوره ایلخانی از سه شخص مختلف به عنوان نگودر نام برده شده است که هر سه آنها را نیز مؤسس نگودریان می‌دانند. اما مشهورترین این افراد که به یقین نزدیک‌تر است، نگودر فرمانده نسبتاً گمنام سپاهیان توتار و قولی شاهزادگان اعزامی الوس جغتای می‌باشد که بعد از اعدام ولی نعمتان خود به دست هلاکوخان دست به شورش زده و در مرزهای شرقی ایران مستقر شد. نیروهای تحت امر وی بعدها با عنوان نگودریان قسمت دیگری از نیروهای آزاد قلمرو مغول را تأمین می‌کردند و در دوره‌هایی نیز با قراوناس در تعامل بودند.

۳- در مطالعات تاریخی معاصر با پیشنهاد فرهنگستان زبان فارسی از کلمه فرارود به جای ماوراءالنهر استفاده می‌شود که دارای بار معنایی یکسان می‌باشد. در این تحقیق نیز شکل فارسی کلمه گزینش شده است.

۴- عمده کار تحقیقی انجام یافته در مورد قراوناس که نویسنده بدان دسترسی داشته عبارت بودند از چند صفحه در کتاب‌های *the sultanate of Delhi* و برآمدن و فرمانروایی تیمور که این دو منبع هم به علت عدم استفاده از منابع دست اول متنوع فارسی، دارای ایرداتی خاصه در حوزه ایران بوده و تنها برای قراوناس اولیه در مرزهای هند و تا حدودی اعقاب سالی نویان، مفید فایده بودند.

۵- وی که دوره جوانی خود را در دربار خان بزرگ در چین گذرانده بود، در سال ۶۶۴ ق/ ۱۲۶۶م با کودتایی علیه عموزاده‌اش مبارک‌شاه - اولین حاکم مسلمان الوس جغتای - به سلطنت رسید. وی به سرعت به فکر استقلال از دربار خان بزرگ افتاد. جنگ‌های وی با خاندان اوکتای و حکومت ایلخانی در زمان آباقا خان که منجر به مرگ براق در سال ۶۶۹ ق/ ۱۲۷۱م شد، از مهمترین وقایع دوره حکومت اوست.

۶- با توجه به ارث‌بری اداک از پدرش، به نظر می‌سد که جرم وی شخصی بوده و مرتکب خیانتی که مستوجب قتل عام خانواده یا ... باشد، نگردیده است.

۷- چندین منطقه با نام سیاه‌کوه در ایران و حتی مناطق اطراف وجود داشته که ناحیه مورد بحث ما در نزدیکی همدان واقع شده است.

۸- عمده مخالفت‌های ارغون و تکودار بر سر گزینش مذهب اسلام و ارتباط با ممالیک بود.

۹- همچنین به صورت‌های تعاچار و طغاچار نیز آمده است.

۱۰- وی را فرزند ارشد ارغون خان می‌دانند که مدت سی و نه سال بر برخی بلاد ایران - خاصه خراسان - حکم راند. وی مدتی در صدد کسب قدرت فائقه برآمد اما موفق نشده و به عنوان یاغی مورد تعقیب قرار گرفت. نوروز نهایتاً اسلام اختیار کرده و با غازان خان متحد شده، وی را برای رسیدن به حکومت یاری کرد. اما مدتی بعد مورد سوءظن قرار گرفته و به دستور غازان کشته شد.

۱۱- نویانی از ایل جلایر بود که به علت رشادت هایش در جریان به سلطنت رسیدن ارغون، وزارت وی را به دست آورد. وی همچنین از سوی قوبیلای خان به علت وفاداریش در قبال ایلخان، لقب چینگ سانگ دریافت کرد. وی پس از انجام توطئه‌ای با کمک پدرزنش دمیتری دوم، در سال ۶۸۸ ق/ ۱۲۸۹ م به دستور ارغون اعدام شد.

۱۲- نمونه‌هایی از این غارت‌ها را در قسمت مربوط به این نبرد در جامع‌التواریخ به وفور می‌توان یافت.

۲۲- برای مشاهده نمونه‌هایی از این موارد مراجعه شود به: حافظ ابرو، ذیل جامع‌التواریخ؛ هروی، تاریخ هرات و اسفزاری، روضات الجنات.

منابع

الف) کتاب‌ها

- ابن‌العبری، گریگوریوس ابوالفرج ابن هارون المالطی (۱۳۷۷) **مختصر تاریخ الدول**، عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی فرهنگی.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم لواتی طنجی (۱۳۳۷) **سفرنامه**، محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- استرآبادی، مهدی خان (۱۳۸۸) **سنگلاخ**، تلخیص از حکیم محمد خوئی، تبریز: یاران.
- اولغون، ابراهیم (۱۳۵۰) **فرهنگ ترکی به پارسی**، جمشید درخشان، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- پولو، مارکو (۱۳۵۰) **سفرنامه**، به مقدمه جان ماسفیلد، حبیب‌الله صحیحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- جوینی، علاء‌الدین ابوالمنظر عظاملک بن بهاء‌الدین محمد (۱۳۸۸) **تاریخ جهانگشا**، سید شاهرخ موسویان، بر اساس تصحیح علامه قزوینی، تهران: دستان.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید خوافی (۱۳۱۷) **ذیل جامع‌التواریخ**، خان‌بابا بیانی، تهران: شرکت تضامنی نشر تهران.
- ----- (۱۳۷۲) **زبده‌التواریخ**، سید کمال حاج سید جوادی، تهران: نی.
- ----- (۱۳۷۸) **جغرافیا**، صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب.

۱۳- در جریان درگیری‌های میان نوروز و غازان، قراوناس عملاً در هر دو سپاه حضور داشتند و انصراف آنها از جنگ برای نوروز و پیوستنشان به غازان، موجبات شکست نوروز را فراهم آورد.

۱۴- دسته‌ای دیگر از نیروهای آزاد فعال در قلمرو ایلخانی که ارتباطات مستحکمی با الوس جغتای داشتند. ایشان به اعتبار فرمانده خود نگودری نام گرفتند. نگودریان مدت‌ها در شرق ایران و افغانستان کنونی فعال بودند و حملات گسترده‌ای به نواحی جنوبی ایران را دنبال می‌کردند. این نیروها حتی تا دوره‌ی صفویه نیز وجود داشتند.

۱۵- حکام محلی هرات در زمان حکومت ایلخانان. ایشان را امرای سلجوقی منتسب می‌دانند، هرچند که در صحت این انتساب ایراداتی وارد است. نخستین فردی از ایشان که به حکومت رسید، رکن‌الدین پسر تاج‌الدین حاکم خیسار بود که تسلیم چنگیزخان شد. (متوفی ۶۴۳ ق/ ۱۲۴۵م) پسر وی شمس‌الدین را اولین حاکم آل کرت می‌دانند. آخرین امیر این سلسله نیز غیاث‌الدین پیرعلی بود که به سال ۷۸۳ ق/ ۱۳۸۱م به دست تیمور از حکومت عزل شد.

۱۶- درباره این فرد اطلاعات ما بسیار ناقص است اما مشخصاً فردی جدا از بوقای شورش‌ی دوره ارغون می‌باشد. نیز با توجه به نام مغولی امیر مزکور می‌توان حدس زد که قراوناس در این زمان، همچنان دین خود را حفظ کرده بودند.

۱۷- قهستان امروزه از توابع خراسان جنوبی است.

۱۸- شهری در ناحیه جبال از توابع جوزجان.

۱۹- که به نام اشکلجه نیز مشهور است. قلعه‌ای در کوه آتشکده در دو فرسخی هرات بود.

۲۰- بزرگ‌خاندان اوگدای خان که مدعی مقام خان بزرگ نیز بود. وی در الوس جغتای دارای نفوذ فراوان بود و به عنوان حاکم در سایه مدت‌ها موجبات جنگ میان الوس جغتای و ایلخانان را فراهم می‌ساخت.

۲۱- از حکام مقتدر الوس جغتای ۷۰۶- ۶۷۲ ق/ ۱۳۰۷- ۱۲۷۴ م.

- هروی، سیف‌الدین (۱۳۸۵) **تاریخنامه هرات**،
غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: اساطیر.

ب) مقالات

- رفیعی، امیر تیمور (زمستان ۱۳۸۵) «الوس
جغتای (۷۲۳ - ۶۲۴ ق)»، فصلنامه علمی تخصصی
تاریخ، سال ۱، شماره ۳: ۹۱-۱۱۱.

ج) منابع لاتین

کتاب‌ها

-Brian, M., (1997), **Qaidu and the Rise
of the Independent Mongol State in
Central Asia**, the Curzon Press.
-The secret history of Mongols, (2006),
IGOR DE RACHEWILTZ, vol I,
LEIDEN, Boston, Brill.

مقالات

-Ostrowski, D., (1998), The tamma and
the dual-administrative structure of the
Mongol empire, **Bulletin of the School
of Oriental and African studies**,
University of London, Vol 61, No 2, pp
262-277.

- خواند میر، غیاث‌الدین بن خواجه همادالدین محمد
(۱۳۳۳) **حبیب‌السیر**، تهران: کتابخانه خیام.

- دوغلات، میرزا حیدر (۱۳۸۳) **تاریخ رشیدی**،
عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.

- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۳۸) **جامع‌التواریخ**،
بهمن کریمی، تهران: اقبال.

- زمجی اسفزاری، معین‌الدین محمد، ۱۹۶۱م (۱۳۸۰)
هق) **روضات الجنّات فی اوصاف مدینه هرات**،
محمد اسحاق، کلکته: ریپاسری.

- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۵۳) **مطلع
السعدین**، عبدالحسین نوائی، تهران: زبان و فرهنگ
ایران.

- شریک امین، شمیم (۱۳۵۷) **فرهنگ اصطلاحات
دیوانی دوران مغول**، تهران: فرهنگ و ادب و هنر
ایران.

- گابریل، آلفونس (۱۳۸۱) **مارکوپولو در ایران**، پرویز
رجبی، تهران: اساطیر.

- گروسه، رنه (۱۳۶۵) **امپراطوری صحرانوردان**،
عبدالحسین میکده، تهران: وزارت فرهنگ، علمی
فرهنگی.

- ملا احمد تتوی، احمد بن نصرالله فاروقی (۱۳۸۲)
تاریخ الفی، آصف خان قزوینی، غلامرضا طباطبایی
مجد، تهران: علمی فرهنگی.

- منز، بثاتریس فوربس (۱۳۷۷) **برآمدن و فرمانروایی
تیمور**، تهران: رسا.

- میرخواند، محمد بن خواند شاه بن محمود (۱۳۸۰)
روضه‌الصفاء، جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.

- و صاف الحضرة، شهاب‌الدین (شرف‌الدین) عبدالله بن
عزالدین فضل‌الله شیرازی (۱۳۸۳) **تحریر تاریخ
وصاف**، عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشکده علوم
انسانی و اجتماعی.